

با سلام و عرض ادب و احترام خدمت آقای شهبازی عزیز و بزرگوار و کودکان عشق و عزیز و دوستان عزیز و بزرگوار  
با اجازتون متنی برگرفته از برنامه ۹۷۳ می‌خواهم به اشتراک بگذارم.

قلم از عشق بشکند چو نویسد نشان تو  
خردم راه گم کند ز فراق گران تو

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۵۷

مولانا در این بیت می‌گوید: «که اگر من بخواهم با قلم تو را و یا عشق تو را یا وحدت با تو را روی کاغذ بنویسم، قلم  
می‌شکند».

هر چه می‌گوییم و هر چه روی کاغذ می‌نویسیم عشق نیست. تجسم عشق در ذهن و در ذهن زندگی کردن، تعریف کردن، و  
صحبت کردن، عشق نیست و با ذهن نمی‌شود به عشق رسید. عشق باید به آن زنده شویم یعنی یکی شدن با خداوند هشیارانه.  
چون در غیر اینصورت و قتمان را در ذهن تلف می‌کنیم، و با ذهن سبب‌سازی می‌کنیم و هر چه با ذهن تلاش کنیم بیشتر در  
ذهنمان گم می‌شویم.

نشان خداوند را ما نمی‌توانیم بگوییم و بنویسیم، وقتی می‌خواهیم به نشان در بیاوریم چون زندگی نشان ندارد و ما هم از  
جنس او هستیم و ما هم بی‌نشان هستیم و سبب‌سازی منجر به فراق و جدایی سنگین می‌شود. برای وصل به زندگی سوال  
نباید بکنیم.

که بود همنشین تو، که بیابد گزین تو  
که رهد از کمین تو، که کشد خود کمان تو

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۵۷

که بود همنشین تو؟ حالا برای اینکه همنشین او شویم باید در این لحظه فضاگشایی کنیم و صبر کنیم.

هیچ تسبیحی ندارد آن دَرَج  
صبر کن، اَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۶

که بیابد گزین تو؟ اینجا ما دو تا انتخاب داریم، یکی به ذهن برویم و زندگی و خودمان را نشان دار کنیم. یکی هم اگر خود  
را نشان‌دار نکنیم او را انتخاب می‌کنیم یعنی «اقرار به الست» و جسم و دنیا را انتخاب نمی‌کنیم.

که رهد از کمین تو؟ چه کسی می‌تواند از دام خداوند برهد؟ پس هیچکس نمی‌تواند از کمین او برهد.

اگر خداوند را گزین نکنیم و صبر نکنیم و همنشین زندگی نباشیم، می‌رویم به جهنم من‌ذهنی.

که کشد خود کمان تو؟ پس ما باید کمان بودنمان را حفظ کنیم و کمان را تکان ندهیم، چون ما با دخالت‌های ذهنی‌مان کمان را  
تکان می‌دهیم، و هر چه بیشتر با ذهن دخالت کنیم و او هم بیشتر نمی‌تواند تیر ببندازد.

گر بپرانیم تیر، آن نی ز ماست  
ما کمان و تیر اندازش خداست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

راست کنی و عده خود دست نداری ز کشش  
تا همه را رقص کنان جانب میدان نبری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

پس کسی از دست تو (خداوند) نمی‌تواند برهد تو همه را دستگیر می‌کنی و می‌بری. تا ما را به میدان نَبَرَد، ما را رها نمی‌کند.

از هر جهتی تو را بلا داد  
تا بازگشَد به بی‌جهاتت

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

و از کشش دست بر نمی‌دارد و تا به او زنده شویم.

چون ز زنده مرده بیرون می‌کند  
نفس زنده سوی مرگی می‌تند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

امتحان بر امتحان است ای پدر  
هین، به کمتر امتحان، خود را مخر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶

این بیت هم خیلی به من کمک می‌کند که سبب سازی نکنم وقتی یک فکری می‌آید میگم: «این برای امتحان تو آمده خداوند می‌خواهد ببیند تو به سبب‌سازی می‌روی یا فضاگشایی می‌کنی و خاموش می‌مانی. و مانند یک مهمان از او پذیرایی می‌کنی؟».

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش  
من همی کوشم پی تو، تو، مَکوش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

و خداوند را بی‌نهایت شاکرم به خاطر وجود این برنامه بی‌نظیر و جاودانه.

با احترام 🙏

توران از استرالیا 🙏